موضوع: مراجعه 48 و چهل روایت بر امامت امیرالمومنین (ع)

بررسی روایت 16 و 17 از مراجعه 48

مفاد حدیث 16 از مراجعه 48

روایت شانزدهم از مراجعه 48 از جهت سند مورد بررسی قرار گرفت. در این روایت آمده است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «من أطاعني فقد أطاع اللّه، و من عصاني فقد عصى اللّه، و من أطاع عليا فقد أطاعني، و من عصى عليا فقد عصاني‏»: هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس علی (ع) را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکس علی (ع) را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.

دلالت این روایت از نظر مدلول و مفاد بر امامت امیرالمومنین (ع) روشن است به این صورت که:

1. در این روایت فرمانبرداری از امیرالمومنین (ع) همانند فرمانبرداری از پیامبر (ص) به شمار آمده کما اینکه فرمانبرداری از پیامبر (ص)، فرمانبرداری از خداوند به شمار آمده است. همچنین نافرمانی از امیرالمومنین (ع)، همسنگ نافرمانی پیامبر (ص) و خداوند به شمار آمده است.

2. رهبری جامعه بشری از جانب خداوند به پیامبر اکرم (ص) سپرده شده است. این رهبری دو جنبه دارد: یکی مربوط به امور معنوی و دیگری مربوط به امور سیاسی و اجتماعی. آن حضرت از سویی در تبیین احکام دینی و راه و رسم بندگی رهبر و اسوه هستند و از طرف دیگر در مدیریت زندگی اجتماعی بشر نیز رهبر و زمامدار هستند. قرآن کریم می فرماید: «النبی اولی بالمومنین من انفسهم».

3. در این روایت رهبری امیرالمومنین (ع) همانند رهبری پیامبر اکرم (ص) به شمار آمده است و این به این معنا است که پس از پیامبر اکرم (ص) هر دو جنبه رهبری را ایشان بر عهده دارند.

گویا به جهت روشنی مدلول روایت است که ابومریم اعظمی درباره مدلول آن خدشه ای نکرده است، زیرا اگر به ذهن او از جهت دلالت اشکالی وارد می آمد بیان می کرد، کما اینکه در موارد دیگر که هم بحث سندی و هم دلالی کرده است، بر هر دو جنبه اشکال کرده است.

حدیث هفدهم از مراجعه 48

در این روایت آمده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «يا علي من فارقني فقد فارق اللّه، و من فارقك فقد فارقني»: یا علی، هر کس از من جدا شود از خداوند جدا شده و هر کس از تو جدا شود از من جدا شده است. این روایت را حاکم نیشابوری در «مستدرک»[[1]](#footnote-1) نقل کرده و آن را صحیح دانسته و گفته است اما بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

بررسی سند روایت و اشکالات وارد شده بر آن

این روایت را حاکم از ابی جحاف داود بن ابی عوف از معاویه به ثعلبه از ابوذر صحابی پیامبر (ص) نقل کرده است. ذهبی بدون اینکه در سند این روایت بحثی کند آن را منکر دانسته است. وی در میزان الاعتدال نیز این روایت را منکر شمرده است.[[2]](#footnote-2) ابومریم اعظمی سخن ذهبی را تایید کرده و وجه منکر بوده آن را این دانسته که ابی جحاف راوی روایات منکر است و در نقل روایات دچار خطا می شده است. علاوه بر اینکه او شیعی است و در روایاتی که در باب فضایل آمده است، روایت وی حجیت ندارد. او سپس به سخن ابن حجر عسقلانی استناد کرده که گفته است : «صدوق شیعی ربما أخطا».[[3]](#footnote-3) وی همچنین سخن ابن عدی را درباره وی نقل کرده که درباره ابی جحاف گفته است: «لیس هو عندی ممن یحتج به شیعی عامه ما یرویه فی فضائل اهل البیت».[[4]](#footnote-4)

ارزیابی

ذهبی در کتاب میزان الاعتدال درباره ابی جحاف می گوید: احمد بن حنبل و یحیی بن معین وی را توثیق کرده اند و نسائی نیز گفته است اشکالی بر وی وارد نیست. ابوحاتم وی را صالح الحدیث دانسته است. بعد سخن ابن عدی را نقل کرده است.[[5]](#footnote-5)

ابن حجر عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب درباره ابی جحاف گفته است: سفیان او را توثیق کرده و بزرگ می شمرده است. احمد و ابن معین او را توثیق کرده و ثقه دانسته اند. ابوحاتم او را صالح الحدیث دانسته و نسائی گفته است بر وی اشکالی وارد نیست. ابن عدی گفته است: او از غالیان شیعه است و عموم روایاتش درباره اهل بیت است و از نظر من قوی نیست. ابن حبان در کتاب الثقات او را ذکر کرده و گفته است مرتکب خطا می شده است. عقیلی نیز او را از غلات شیعه به شمار آورده است و ازدی وی را ضعیف توقیق کرده است. [[6]](#footnote-6) ابن حجر در کتاب دیگرش درباره وی گفته است: «صدوق شیعی ربما اخطا».[[7]](#footnote-7)

از آنچه بیان شد معلوم می شود که ابی جحاف توثیق های قویی دارد و افراد برجسته ای همچون احمد بن حنبل، نسائی، یحیی بن معین، ابوحاتم، سفیان، ابن حبان، نسائی وی را توثیق کرده اند و تنها ابن عدی و ازدی وی را تضعیف کرده اند. تعبیر شیعی بودن یا از غلات شیعه بودن نیز به خودی خود در باب روایات قدح روایت به شمار نمی رود. نکته دیگر اینکه ابن حجر این تعبیر را که گفته است وی صدوق شیعی است اما گاه خطا می کرده، در مورد کسانی به کار می برد که روایت آنها را می پذیرد و آنها را موثق می داند. علاوه بر اینکه وی در اینجا از تعبیر ربما استفاده کرده است در حالی که وی کسانی را معتبر می دانسته که خطا می کردند. «الطبقه الخامسه، من قصر عن الرابع قلیلا و الیه اشار به صدوق سیئی الحفظ أو صدوق یهن أو له اوهام أو یخطا». منکر شمردن این روایت از سوی ذهبی نیز هیچ وجهی ندارد، زیرا متن آن منکر نیست و مضمون آن در روایات دیگری که خود ذهبی صحیح دانسته آمده است. از جهت راوی نیز همان طور که گفته شد نکارتی ندارد.

بنابراین روایت اب جحاف اعتبار دارد. بله در جایی که روایت او معارض داشته باشد و آن معارض اعلا باشد، تنها در این صورت است که روایت وی توان مقاومت در برابر آن را ندارد. این در حالی است که نه تنها این روایت معارض ندارد بلکه مفاد و مضمون آن مورد تایید روایات دیگر است.

دلالت روایت هفدهم

دلالت این روایت بر امامت امیرالمومنین (ع) نیز روشن است، زیرا مقصود از جدا شدن از علی (ع)، مخالفت با ایشان است و مخالف با ایشان مخالف با پیامبر اکرم (ص) و خدای متعال است. این مخالف نیز در همه زمینه ها می شود چه در زمینه ابلاغ احکام دین و چه دستوراتی که در امور سیاسی و اجتماعی صادر می کند. وقتی کسی چنین جایگاهی داشته باشد به معنای امامت و رهبری ایشان است.

انشاء الله در جلسه آینده به بررسی حدیث بعد پرداخته می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مستدرک، حاکم نیشابوری، ج3، ص 133، ح4624 [↑](#footnote-ref-1)
2. میزان الاعتدال، ذهبی، ج1، ص 18 [↑](#footnote-ref-2)
3. تقریب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ص 164، ش 1868 [↑](#footnote-ref-3)
4. الحجج الدامغات، ابو مریم اعظمی، ج1، ص 475 [↑](#footnote-ref-4)
5. میزان الاعتدال، ابوعبدالله ذهبی، ج1، ص 18 [↑](#footnote-ref-5)
6. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج3، ص 18 [↑](#footnote-ref-6)
7. تقریب التهذیب، ابن حجر، ج1، ص 164 [↑](#footnote-ref-7)